

حدیث حقیقت و معرفی نسخه‌ای خطی در شرح آن

دکتر محمد مهدی رکنی یزدی

دانشکده ادبیات، دانشگاه فردوسی

چکیده

حدیث حقیقت حدیثی است منسوب به امیرمؤمنان علی (ع) که حقیقتی والا را بیان می‌کند و به واسطه ایجازش شروحنی چند بر آن نوشته شده که از جمله آنها شرح عزالدین محمود کاشانی صاحب کتاب «مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة» می‌باشد. مختصری درباره زندگی راوی این حدیث یعنی کمیل بن زیاد نخعی و احادیث روایت شده توسط وی، متن حدیث و ترجمه فارسی آن و در پایان نسخه تصحیح شده شرح عزالدین کاشانی بر این حدیث، ساختار این مقاله را تشکیل می‌دهد.

در سالی که به نام امیرالمؤمنین علی (ع) نام‌گذاری شده، بهترین هدیه‌ای که می‌توان تقدیم حضور استاد فقه و حدیث - جناب آقای کاظم مدیرشانه‌چی - کرد حدیثی است منسوب به آن امام که حقیقتی والا را بیان می‌کند و به واسطه ایجازش شروحنی چند بر آن نوشته شده، و از آنهاست شرحی که عزالدین محمود کاشانی صاحب کتاب گران‌قدر **مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة** بر آن نوشته^(۱) و به شماره

۱- لقب و نام نویسنده شرح در ابتدا آمده: «عزالملة والدين محمود بن علی بن ابی طاهر الکاشی» که به ظن قوی همان عزالدین محمود بن علی کاشانی نطنزی از علما و عرفای نامدار سده هشتم و در گذشته به سال ۷۳۵ ه.ق. است. از تألیفاتش شرح قصیده تالیف ابن فارض است به عربی به نام **كشف الوجوه الغمر لمعانی نظم الدرر**؛ و کتاب **مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة**، که با مقدمه و توضیحات استاد جلال‌الدین همایی توسط نشر هما در سال ۱۳۶۷ تجدید چاپ شده و شرح حال مؤلف در صفحه ۱۳ مقدمه آمده است.

۲۲۵۲۸ جزء رساله‌های کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی ثبت است.^(۱) اما پیش از پرداختن به حدیث بجاست شرح حال کوتاهی از راوی آن بیاوریم. راوی حدیث مورد نظر کمیل بن زیاد نخعی یمانی است که علم و ایمان و پارسایی را با هم داشت و شیفته مولاعلی بن ابی طالب (ع) و از اصحاب سرشان بود. در جنگ صفین حضور داشت، و مدت زمانی عامل ایشان در شهر هیت (نزدیک فرات) بود. حدود ۷۰ سال یا بیشتر عمر کرد و در سال ۸۲ هجری به امر حجاج بن یوسف به شهادت رسید.^(۲)

محدث قمی به نقل از ارشاد مفید - درباره پایان زندگی او - آورده: چون حجاج به حکومت رسید در جست‌وجوی کمیل برآمد. کمیل از او روی نهان کرد. آن ستمگر حقوقی که به قومش می‌داد قطع کرد و آنان را در تنگدستی قرار داد. کمیل چون از این ستم با خبر شد گفت: من پیرمردی هستم که عمرم به پایان رسیده و سزاوار نیست که با این پنهان‌زیستی سبب قطع حقوق قوم خود شوم. بعد آشکار شد و در اختیار حجاج قرار گرفت. چون او را دید گفت: چه قدر می‌خواستم بر تو دست یابم... تا آن که گفت: تو از آنانی که عثمان بن عفان را کشتی! گردنش را بزیند. گردنش را زدند (و با چنین تهمت ناروایی) شهیدش کردند. در همان کتاب آمده که امیرالمؤمنین (ع) بدو خبر داده بود که حجاج قاتل اوست. از این شیعه بلند مرتبه پارسا حدیث کم نقل شده است. بنابر تصحیحی که به

۱- از آقای غلامعلی عرفانیان کارشناس فاضل نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی که نویسنده را دریافتن آن نسخه یاری کردند سپاسگزاری می‌شود.

۲- شرح حال کمیل را در این کتابها توان دید: *روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات*، المیرزا محمد باقر الموسوی الخوانساری الاصبهانی، تحقیق اسدالله اسماعیلیان، مکتبه اسماعیلیان، قم، ۶۱-۶۲/۶.

تنقیح المقال، شیخ عبدالله المامقانی، چاپ سنگی، نجف اشرف، ۱۳۵۰، ۲/۴۲.

سفینه البحار و مدینه الحکم والآثار، الشیخ عباس القمی، تقدیم و إشراف علی اکبر الهی الخراسانی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، الطبعة الأولى، رک: کمیل (۲۶۵-۲۶۳)، لغت نامه دهخدا: کمیل.

عمل آمده روایت‌هایی که کمیل بن زیاد ناقل آن است از بیست مورد تجاوز نمی‌کند^(۱) که عناوین بعضی از آنها نقل می‌شود:

۱- حدیث معرفت نفس که سؤال کمیل از امیرمؤمنان (ع) است و در روضات الجنات (۶۱/۶) و شرح الاسماء حاج ملاهادی سبزواری (۴۴/۲) آمده.

۲- دعای کمیل که در مصباح‌المتهجد (ص ۷۷۴) نقل شده و مفهومی بس عارفانه و بلیغ دارد.

۳- حدیث منقول در تحف العقول (ص ۱۱۸) و نهج‌البلاغه (حکمت ۱۳۹) و کمال‌الدین صدوق (۲۹۴/۱).

۴- وصیت امیرالمؤمنین (ع) به کمیل که طولانی است و در تحف العقول (۱۱۹-۱۲۳) ذکر شده.

۵- نامه حضرت به کمیل زمانی که فرماندار هیت بود (نهج‌البلاغه، نامه ۶۱).

۶- حدیث حقیقت که در مصادر قدیم یافت نشده، اما در این آثار آمده: روضات الجنات از سید محمد باقر خوانساری (چاپ جدید ۶۲/۶)؛ مجالس المؤمنین،

قاضی نورالله شوشتری (۱۲/۲)؛ شرح الاسماء حاج ملاهادی سبزواری (ص ۱۳۱)؛ ناسخ‌التواریخ، جزء پنجم در احوالات امیرالمؤمنین (ع) و چند اثر دیگر.^(۲)

این حدیث بیشتر مورد توجه اهل عرفان قرار گرفته و برآن شروحاتی نوشته‌اند. با تتبعی که نویسندگان «میراث حدیث شیعه» کرده‌اند و مبتنی بر الذریعه

و دیگر فهرستهای نسخ خطی است، ۲۲ شرح یافته‌اند که شرح عزالدین محمود کاشانی نیز جزء آنهاست (۱۹۵-۱۹۹) اما از دو نسخه کتابخانه مرکزی آستان قدس

نام نبرده‌اند. نویسنده پس از دست یافتن به آن دو شرح، مناسب دید در این نوشتار

۱- رک: میراث حدیث شیعه، دفتر دوم، به کوشش مهدی مهریزی و علی صدراپی خُونی، قم، مرکز تحقیقات دارالحدیث، ۱۳۷۸، ص ۱۹۹-۱۹۵.

۲- به رعایت اختصار از ذکر سایر احادیثی که کمیل راوی آنهاست و نیز منابع دیگر حدیث حقیقت صرف‌نظر شد. خواستاران به کتاب میراث حدیث شیعه رجوع کنند.

یکی از آن دو را که کوتاهاست عیناً نقل کند.^(۱) اما نخست متن حدیث را به نقل صاحب روضات الجنات می آوریم:

«وفي رجال النيسابوري، أنه (كميل) كان من خواص علي (ع)، اردفه على جملة، فسأل عنه. فقال ليا امير المؤمنين: ما الحقيقة؟^(۲) فقال عليه السلام: مالك والحقيقة. فقال كميل: أولست صاحب سرّك. قال: بلى ولكن يرشع^(۳) عليك ما يطفح^(۴) مني. فقال: أو مثلك تحب سائلاً فقال: الحقيقة كشف سبحات الجلال^(۵) من غير إشارة. فقال زدني بياناً. قال: مؤموهوم وضحو^(۶) المعلوم. فقال: زدني بياناً. قال: هتك الستر لغلبة السر. فقال زدني بياناً. قال: نورٌ يشرق من صبح الأزل فيتلوح على هياكل^(۷) التوحيد آثاره. فقال زدني بياناً. فقال: اطفئ السراج فقد طلع الصبح.»^(۸)

۱- شرح دیگر حدیث حقیقت به تصریح آنچه در ابتدایش آمده از «کاشف اسرار الحقیقه هادی ارباب الطریقه کمال الملة والدين عبدالرزاق النكاشي» است و به شماره ۶۱۶۳ در کتابخانه مرکزی آستان قدس مضبوط است. نویسنده این شرح به بسط کلام پرداخته و حدیث را در چهار صفحه و نیم شرح کرده. وی نیز در سده هشتم می زیسته و فوتش در ۷۳۰ یا ۷۳۵ ه. ق. روی داده. از تألیفات اوست: اصطلاحات الصوفیة، تأویل الآیات یا تأویلات القرآن، شرح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری که در تهران چاپ شده. رک: لغت نامه دهخدا، کاشانی.

۲- حقیقت: چیزی که به طور قطع و یقین ثابت است (خلاصه از التعریفات، میرسید شریف جرجانی).
تاء در حقیقت برای تأنیت نیست بلکه برای نقل از صفت به اسم است مانند تاء علامت.

۳- یرشع: نسخه خطی: یرشع؛ می تراود، می رسد.

۴- طَفَحَ الإِنَاءُ وَالتَّهَرُّ يُطْفَحُ طَفْحاً وَ طَفُوحاً: اِمْتَلَأَ وَارْتَفَعَ حَتَّى يَفِيضَ (لسان العرب، ابن منظور).

۵- سُبْحَاتُ وَجْهِ اللَّهِ: أَنْوَارُهُ وَ جَلَالُهُ وَ عَظَمَتُهُ. وَقَالَ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لَهِ دُونَ الْعَرْشِ سَبْعِينَ حِجَاباً لَوَدَّ نَوَامِنُ أَحَدُهَا لِأَحْرَقْنَا سَبْحَاتُ وَجْهِ رَبِّنَا. رواه صاحب العين، (لسان العرب).

۶- ضَحُو: هوشیار شدن (از مستی)، مقابل سُكْر.

۷- هياكل: ج هیکل: جثه، اندام، صورت و شکل (منتهی الأرب).

۸- واضح است که معنی کنایی این جمله را باید در نظر گرفت، چنان که شارحان نیز همچین معنی کرده اند. مثلاً عبدالرزاق کاشی (در نسخه ای که ضمن یادداشت شماره ۶ معرفی شد) در شرح این جمله

ترجمه حدیث با توجه به معنی اصلی کلمات و تعبیرات، و بدون دخالت دادن معانی اصطلاحی که بعدها پیدا کرده: در کتاب رجال نیشابوری (ضمن شرح حال کمیل) آمده که: کمیل از دوستان خصوصی حضرت علی (ع) - بود. او را پشت سرخود برشته سوار کرده بود که پرسید: یا امیرالمؤمنین حقیقت چیست؟ حضرت فرمود: تو را به حقیقت چه کار است؟ کمیل گفت: آیا من رازدار تو نیستم؟ (و از آسراری که می‌دانی نباید بهره‌مند شوم؟). پاسخ شنید: چرا، ولی آنچه از من فیضان کند و سرریز شود به تو می‌رسد.

کمیل گفت: آیا مثل تو بزرگواری پرسنده و حقیقت طلب را نوید می‌کند؟ (چون امام او را طالب صادق یافت) جواب داد:

حقیقت برداشتن پرده از انوار جلال و عظمت اوست بدون این که اشاره‌ای به آن شود (چون ذات مجرد نامتناهی مشارالیه واقع نمی‌شود). کمیل توضیح بیشتر خواست. پاسخ شنید: نابود کردن آنچه به وهم در آید، و فهمیدن و دریافت آنچه آشکار و معلوم است (سُتْرَدَن صَفْحَةَ دَهْنٍ از اوهام و آنچه یقینی نیست، و آگاهی یافتن بدانچه پس از آن بر قلب پاک وارد می‌شود).

کمیل (بدین توضیح مجمل قانع نشد لذا) دوباره گفت: توضیح بیشتری بدهید. امام (ع) گفت: دریدن پرده و آشکار شدن حقیقت به واسطه غلبه راز (همان رازی که حق است و حقیقت و در پی آنی).

اما این تشنه حقیقت دست از طلب برنداشته باز بیانی بیشتر خواست که پاسخ شنید: نوری که از سپیده دم ازل می‌تابد و آثارش بر هیكلهای توحید (اشخاصی که سراپا توحید نما هستند) پیدا می‌شود.

چون کمیل توضیح بیشتر خواست امام فرمود: چراغ را خاموش کن (دم‌فرو بند) که صبح حقیقت دمید، و فراتر از این توضیحی نیست.

پایانی نوشته: «اطف السراج فقد طلع الصبح أي: دَعَّ البیانَ العِلْمی وَاتْرَكَ الحَدَّ العَقْلی وَاطف نورَ العَقْلِ الَّذی هو بالنسبةِ الی نورالحقِّ كالسراج بالنسبةِ الی الشمس... و عند الإبتلاج (روشن شدن صبح) لایحتاج الی السراج.

نگاهی گذرا به زندگی عملی حضرت علی (ع) - از طفولیت تا شهادت - آشکارا نشان می‌دهد که از جمله «هیاکل توحید» خود آن حجت حق است، زیرا حق‌گویی و حق‌طلبی و رفتار سراسر حقیقت^(۱) آن پیشوای متقین و یعسوب دین همه معرف حقیقتی متعال است که در آینه وجود حضرت جلوه کرده است، و راست گفت آن‌که گفت: «به علی شناختم من به خدا قسم خدا را».^(۲)

برای این که خوانندگان شرح و توضیح عزالدین محمود کاشانی را بتوانند به خوبی مطالعه کنند نخست آن را بازنویسی کرده نقل می‌کنیم و سپس تصویر اصل نسخه را ارائه می‌دهیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ

قال الشيخ العارف المحقق عز الملة والدين محمود بن علي بن ابي طاهر الكاشي قدس سره تفسير هذه الكلمات على ما سنح لي^(۳) وستمح الوقت^(۴) به: اعلم: ان الحقيقة فعيلة

۱- «حافظ ابن مردویه در مناقب و سمعانی در فضائل الصحابة هر دو به اسناد پیوسته از محمد بن ابی بکر از عایشه روایت می‌کنند که او گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌گفت: علی مع الحق والحق مع علی، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَبْرُدَا عَلَى الْحَوْضِ. نیز ابن مردویه در کتاب مناقب از ابوذر نقل می‌کند که از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که می‌گفت: علی مع الحق والحق معه و علی لسانه والحق يدور حَيْثَمَا دَارَ عَلِيٌّ» (الغدیر، عبدالحسین احمد الأمینی النجفی، الطبقة الثانية، ۱۷۸/۳، دارالکتب الاسلامیه، طهران، ۱۳۷۲ ق.). درباره صورت‌های دیگر این حدیث علاوه بر مأخذ مذکور رک: فضائل الخمسة من الصحاح الستة، سید مرتضی حسینی فیروز آبادی، نجف ۱۰۸/۲، ۱۳۴۸ ق. چنان که از این دو حدیث و نظایرش بر می‌آید پیامبر اکرم حضرت علی (ع) را محور حق و حقیقت معرفی کرده است، و بر این مبناست آنچه نویسنده در توضیح حدیث ذکر کرد.

۲- مصراعی از شعر معروف شاعر بلند قدر معاصر شهریار است که مطلع آن این است:

علی ای همای رحمت تو چه آبتی خدا را
که به ما سویی فکندی همه سابه هما را

۳- سَنَح لِي رَأْيِ سُنُوحًا وَ سَنَحًا: پیدا شد و هویدا شد مرا تدبیری (منتهی الأرب).

۴- سَمَحَ لِي بِذَلِكَ بِسَمَحٍ سَمَاحَةً: وَاَفْتَنِي عَلَي الْمَطْلُوبِ. (لسان العرب). سَمَحَ الْوَقْتُ بِهِ: موافقت و یاری کرد زمان به آن (به شرح حدیث).

من حقّ یحقّ حقّاً فهو حقیق اذا ثبت والثاء فیها للخروج من الوصفیة الى الاسمیة، واللام للعهد الذّهنی اى ما فی ذهن المخاطبین من حقیقة، وهو وجود الحقّ سبحانه فإنه ثابت باق، وکلّ ما سواه زائل، فإن سرّ هذه الحقیقة ممّا بطن تکشفها علی غیر اهلها^(۱)، ویضیق عن درکها نطق^(۲) افهام العموم الامّن أطلعه^(۳) الله علی ذلك من اولیائه الامناء وعلی علیه السلام کان تأخیره عن جواب السائل عنها، والسائل ممّن أخذ منه أسرار العلوم، لأنّ المسؤلّ صعّب المأخذ بعید المناط^(۴). وظاهر قول «مالک والحقیقة» یدلّ علی بعد فهم السائل وانه غیر اهلّه، ویقع لی ان المراد توفیق المسؤلّ وتعظیمه عن النفوس لانّ السائل غیر اهل له والّا لما اجابته اخيراً علیه السلام. «بلی» جواباً لکمیل. «اولست صاحب سرّک» توجّهاً لماسئل یؤید ما وقع لی. وقول امیرالمؤمنین (ع) «بلی ولكن یرشّح علیک بالطفّح منی^(۵)» اشارة الى ان المعنی المفهوم من العبارة فضلة من رشحات الفیض^(۶) الطّافح به قلبه^(۷) لادلیل علی انّ السائل غیر اهل له. وقول کمیل «أومثلک تخیب سائلاً؟» استفهام بمعنی النفی وان لم اکن أهلاً للسؤال فانت اهل للاجابة. وقوله (ع) «کشف سُبُحاتِ الجلال» معناه انّ الحقیقة هی ان یشکف الحقّ سبحانه حجاب الخلق عن انوار عظمته، وذلك ايماء علی انّ الحقیقة لا ینکشف لأحد الا بالکشف الالهی لأبالتعلیم البیانی؛ والسُبُحة نور، وازافة الکشف الى السُبُحات اضافة المصدر الى المفعول الثانی المتعدی الیه یعن کما یق: کشف النقاب عن وجهه، والأول محذوف والفاعل هو الله. تقدیره کشف الحقّ حجاب الخلق عن سُبُحات وجهه الکریم. وقد ورد فی الخبر الصحیح: انّ لله سبعین ألف حجاب من نور وظلمة، لو کشف واحداً منها لأحترقت سُبُحات وجهه ما انتهى الیه بصره من خلقه.

۱- چنین است متن، ظاهراً «علی اهلها» صحیح است.

۲- نطق: کمربند، کنایه از اذن. (لغت نامه دهخدا).

۳- أطلع فلاناً علی سرّه: آگاهانید او را بر راز خویش (منتهی الأرب).

۴- مناط: مصدر میمی است به معنی: به چیزی در آویختن (غیاث اللغات). بعید المناط: دور از

دسترس، دیریاب.

۵- نسخه شرح عبدالرزاق: ولكن یرشّح علیک ما بطفح منی.

۶- چنین است متن. ظاهراً علیه باید باشد. ۷- چنین است متن. صحیح: غلب.

والمراد بهذه الحجب تعيّنات الوجود الساتر لنور الوجود المطلق الظاهر عند انكشافها عنه. قوله: «من غير اشارة» اشارة الى ان المشار اليه لا يكون الا وجودا متعينا [معينا بدل]، واما الوجود المطلق فهو متعال عن الإشارة. ولما ذاق كميل حلاوة المفهوم استزاد البيان، فقال (ع): «مُحْوِ الْمَوْهُومَ مَعَ صَحْوِ الْمَعْلُومِ» اى ازالته وجود الخلق عند تجلّي وجود الحق. فإنه لما كان وجود الخلق زائلا عبر عنه بالموهوم، ولما كان وجود الحق ثابتا عبر عنه بالمعلوم. فإن العلم عقد ثابت يطابق الواقع، والوهوم ما لا يطابق الواقع، والحق لذاته موجود، فإعتقاد الوجود له حق و لغيره وهم. والصّحْوُ في الأهل ذهابُ الغيم وإنكشافه عن السّمَاءِ، فَاسْتَعَارَهُ، أَعْنَى إنْكَشَافُ ظَلْمَةِ وجود الخلق عن وجود الحق. ولما كان هذا البيان زائداً على الاول لِمَافِيهِ مِنَ الإِشْعَارِ بِكَوْنِ وجود الخلق موهوماً لاحقيقة له، استزاد بيانا آخر، فأجابه (ع) بأنّها هتكَ السِّتْرِ لِغَلْبَةِ السِّرِّ؛ والمعنى أنّ سرّ الوجود الذي هو وجود الحق إذا غلبت على الباطن انتهت السّتر الذي هو وجود الخلق. وهذا البيان زائد على السابق لإفادته أنّ علّة هتك السّتر غلبة السّر. والسّتر بكسر السين اسم ما يستر شيئا، وبالفتح المصدر. ثمّ استزاد بيانا آخر فأجيب بأنّها جذبُ الأَحَدِيَّةِ لصفة التوحيد، أى من خصائص الحقيقة ان يجذب بأحديتها وصف التوحيد عن الموحد رَفَعاً لِنُوهُمِ الإِثْنَيْنِيَّةِ بَيْنَ المَوْجِدِ والمَوْجِدِ، وهذا البيان زائد على السابق لإفادة معنى التوحيد، ثمّ استزاد فأجيب بأنّها «نورٌ يُشْرِقُ مِنْ صُبْحِ الأَزَلِ فَيَلُوحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ آثارَهُ. كَأَنَّهُ (ع) إِطَّلَعَ عَلَى ضَمِيرِ السَّائِلِ مَا اخْتَلَجَ فِيهِ مِنْ أَنَّ تَوْحِيدَ الحَادِثِ كَيْفَ يَكُونُ حَقِيقَةً القَدِيمِ فَأزَالَهُ بِأَنَّ حَقِيقَةَ التَّوْحِيدِ أَزَلِيٌّ مِنْ أُنْوَارِ صِفَاتِ الحَقِّ سُبْحَانَهُ، يَلُوحُ آثَارُهُ عَلَى صُورَةِ تَوْحِيدِ الخَلْقِ فَيُوَحِّدُونَهُ بِتَوْحِيدِهِ لِابْتِصَافِهِ مِنْ صِفَاتِ أَنفُسِهِمْ. فَلَمَّا كَانَ هَذَا البَيَانُ غَايَةً فِي وَصْفِ التَّوْحِيدِ أُجِيبَ السَّائِلُ لَمَّا اسْتَزَادَ بَيَانًا بِأَنَّ كَشْفَ صَبْحِ الحَقِيقَةِ مُسْتَعْنٍ عَنِ إِضَائَةِ مُصْبِحِ البَيَانِ، كَمَا قِيلَ فِي المَثَلِ: إِذَا طَلَعَ الصَّبَاحُ اسْتَعْنَى عَنِ المِصْبَاحِ. وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَتَمَّتِ الرِّسَالَةُ.